وحدت

و

تحزّب

از : استاد سیّد علی خامنه‌ای

نشریهٔ شمارهٔ ۱

حزب جمهوری اسلامی

بنام خدا

جزوهٔ حاضر متن گفتار استاد ارجمند آقـای سید علی خامنه‌ای است که در دانشگاه جندیشاپور اهواز در ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ تحت عنوان «وحدت و تحزب» ایراد شده است.

حزب جمهوری اسلامی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

یك نكته ضروری و توجه كردنی را بشما عزیزان تذكر دهم و آن اینكه در همه كارها برنامه ریزی و آمادگی قبلی نیمی از مساله است و من احساس میكنم كه برادران و خواهران ، امروز خیلی با آمادگی قبلی كار را شروع نكرده‌اند و برنامه‌ریزی صورت نگرفته است . ولی بهر حال صحبت كوتاهی را من در اینجا مطرح میكنم كه میتواند بخشی از برنامه باشد .

همانطوری كه بما گفته شده و شما هم یقیناً میدانید جلسهٔ امروز عصر قرار بود فقط از انجمن های اسلامی شهر اهواز تشكیل شده باشد . خود این كلمه ، قدری سئوال‌انگیز است ! انجمن های اسلامی و گروههای مسلمان ! مگر چند گروه مسلمان داریم ؟ واینها براساس چه معیارهائی چند تا شده‌اند ؟ و در زمان پیغمبر ، در آغاز طلوع اسلام مسلمانان چند گروه بودند ؟ و چرا ضابطه‌ها و ملاكهای

مسلم و اصیل نتواند این چندها را به یك تبدیل بكند ؟ این یك مساله‌ای است كه در هر حال برای ما قابل بحث و مذاكره است .

این مطلب را بشما بگویم : حسن بزرك و ویژگی بسیار مهمی كه جنبش اسلامی ما داشت این بود كه دیوارها و فاصله‌ها از میان گروهها برداشته شد . یعنی امام و رهبر این ملت ، این هنر بزرك را كرد و داشت كه توانست همه این دیوارهائی را كه منطقهٔ زیست ذهنی و سیاسی ما را به مناطق كوچك ، كوچك تقسیم كرده بود از میان بردارد . یك صحنهٔ وسیعی ، یك پهنهٔ گسترده‌ای بوجود بیاورد. حالا ما آمده‌ایم این پهنهٔ وسیع را از نو داریم تقسیم بندی ودیوار‌ـ كشی میكنیم . اینكار چه فایده‌ای دارد ؟ و چه ضرورتی هست كه ما یك فضای وسیع را كه هم از نور برخوردار است و هم از گرمای مطبوع و هم از نسیم حیاتبخش ، تقسیم كنیم به حفره‌ها و خانه‌ها و منطقه‌های كوچك ، كوچك و محدود كه نه روشنایی دارد و نه گرما و نه نسیم فرح‌افزا ، ما ضابطه‌ای برای وحدت و ضابطه‌ای برای جدایی داریم . این ضابطه‌ها را پیدا كنیم و با برادران متحد بشویم .

قرآن بما درس‌میدهد واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا. اعتصام ، یعنی خود را نگهداشتن . در یك جادهٔ لغزندهٔ باریك حركت میكنید ، در كوهنوردیها لابد دیده‌اید ، از یك جادهٔ كوهستانی دشواری بالا میروید جایی هست كه بدون دست نمیشود بالا رفت ،

دستگیره‌ای پیدا میکنید و خودتان را میکشید بالا . دستگیره‌ای پیدا میکنید و خودتان را از افتادن و لغزیدن و با مغز به زمین خوردن مصون و محفوظ نگهمیدارید . این اعتصام است . قرآن میگوید به ریسمان خدایی معتصم بشوید ، بوسیلهٔ الله خودتان را نگهدارید که نلغزید، که با مغز به زمین نخورید، که منحرف نشوید، که بتوانید خودتان را بالا بکشید . اعتصام خود را نگهداشتن بوسیلهٔ الله است . اما این ، همه‌ی مفهوم آیه نیست ، آیه نمیگوید بروید تك‌تك به ریسمان خدایی چنك بزنید وخودتان را نگهدارید میگوید:

واعتصموا بحبل الله جمیعا همه باهم ، این عنصر همه باهم بودن چیز مهمی است . اگر ما تك‌تك به ریسمان الهی ، به دستاویز الله ، معتصم بشویم فایده‌ی مطلوب بدست نخواهد آمد . باید باهم معتصم بشویم ، اگر باهم بودیم درست است ، تکیه در این آیه بر روی اعتصام بحبل الله نیست تکیه بر روی جمیعا است . اعتصام بحبل‌الله در عرف قرآن دارای مفهوم آشکار و واضحی است .

معلوم است که همه باید به ریسمان الله چنك بزنند ، این آیه اینرا نمیخواهد بگوید میخواهد بگوید که همه «باهم» چنك بزنید، روی جمیعا تکیه دارد . دلیل ، جملهٔ بعد است : ولاتفرقوا ، جدا نشوید ، و باز بدنبالش : و اذکروا نعمةالله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم . نعمت خدا را بیاد بیاورید آنگاه که با یکدیگر دشمن بودید وخدا شما را باهم آشنا کرد ، دلهای شما را بهم پیوند داد

«فالف» و واقعاً همینطور است، ما تحت تاثیر فرهنك رژیم خودکامهٔ شاهنشاهی هرکداممان یك شاه بودیم وهمه از هم جدا ، وهرکدام پیلهٔ بدور خود تنیده و هر کدام در پیلهٔ خود خفته و در حال مرك و احتضار . دلهای ما با هم نزدیك شد ، لباسها، فرمها ، شغلها ، رنگها ، زبانها ، این دیوار های گوناگون از وسط برداشته شد وهمه باهم آشنا شدیم، خواهر و برادرها در کنارهم گام برداشتند ، سخن واحدی را شنیدند ، در راه واحدی حرکت کردند ، این یك نعمت بزرك است ، یك چیز وصف ناپذیر است ، اینرا نگه دارید و قدر بدانید حالا شما حق دارید ازبنده بپرسید که خوب شما که اینقدر دم‌از وحدت میزنید چرا حزب جمهوری اسلامی را درست کردید ؟ آیا تشکیل حزب بمعنای انتخاب کردن یك عده از مردم ودیگران را کنار گذاردن، کسانی را زیریك نام گردآوردن و کسان دیگری را بیگانه شمردن ، نیست ؟

بنده بشما حق میدهم که این سئوال را بکنید ، شما هم بمن حق بدهید که باین سئوال پاسخ بدهم . یك توده انبوه از نیروی فعال بدون تشکل و سازماندهی سیاسی امکان ندارد بتواند کارش را انجام بدهد . نقیصهٔ بزرك مبارزهٔ ما تا قبل از پیروزی همین بود . رهبری قاطع و پیامبرانه‌ای امام بود که توانست مردم را در یك خط حرکت بدهد ، و مشخص بودن دشمن . و همیشه وضع چنین نیست ، همین امروز دشمن برای همه مشخص نیست ، ممکن است برای جمع ما

مشخص باشد ، برای خیلی‌ها مشخص نیست ، آیا غیر از این است؟ آن چیزی که :

می‌تواند همهٔ نیروها را در یك جهت حرکت بدهد .

و نیز میتواند نیروهای خفته و مرده را زنده کند و به نشاط بیاورد و نیروهای بالقوه را باالفعل کند .

توی این کوچه و بازار ، توی این خانه‌ها ، حتی توی این دانشگاه‌ها ، حتی توی این مدارس دینی ، خیلی نیروهای بالقوه خوابیده بود ، اینها باید بالفعل بشوند یعنی به صحنه کشانده بشوند .

و نیز میتواند نیروهای کم کار و راکد را شتابنده کند و فعالیت بدهد .

و بالاخره میتواند از انحراف نیروها جلوگیری کند .

چیزی که این چهار خاصیت و این چهار هنر را دارد چیست؟ یك سازمان و یك تشکل سیاسی . یکبار دیگر این چهار خصوصیت را تکرار میکنم : سازمان سیاسی اولا : میتواند نیروها را در یك جهت بسیج کند و به همهٔ آنها جهت بدهد . ثانیاً میتواند نیروهای بالقوه را نیروهای خفته را بالفعل کند، زنده کند، فعال کند. ثالثاً میتواندنیروهای کند وبطیء را شتابنده کند، ورابعاً وبالاخره میتواند نیروهاراازتغییرمسیردادن ومنحرف شدن حفظ ومصون کند. این چهار خاصیت از آن یك تشکل سیاسی با یك فرماندهی و تمرکز رهبری و هدایت جمعی است و حزب یعنی این .

ما مدتها روی این مسئله فکر کردیم ، حسن مسئله این بود که ما به فضل پروردگار هیچوقت از بیرون گود به مسائل نگاه نکردیم ، ماجراها را از نزدیك لمس میکردیم ، از روزی که این مبارزه آغاز شد در گیرودار آن بودیم ، برادران ما همه اینچنین بودند ، مشکلات را می‌فهمیدیم و از سال ۱۳٤۲ فکر سازماندهی به نیروهای اسلامی فعال ، فکر برادران ما را مشغول میداشت . ما در سال ٤۲ در قم یك تشکیلاتی را بنیانگذاری کردیم و این تشکیلات با هجوم امنیتی‌های رژیم پیش متوقف ماند . یازده نفر ، از جمله خود من ، تحت تعقیب قرار گرفتیم . چهار نفر را از جمله آیت‌الله منتظری و بعضی دیگر از برادران و اساتید را گرفتند ، مدتها نگهداشتند ، بقیه هم مدتها تحت تعقیب بودند . این فکری بود که از سال ۱۳٤۲ یعنی آن وقتی که امام در زندان بودند و بعد در قیطریه با همهٔ خانواده‌شان در خانه‌ای محصور و زندانی بودند درمغز برادران ما بود . منتهی شرایط خفقان را شما خود از نزدیك دیده‌اید و لمس کرده‌اید و میدانید که شرایط اختناق چگونه است ، این فکر دردورانهای مختلف، دراین پانزده شانزده سال، شکلهای مختلف پیدا کرد و جلوه‌گاه های مختلف یافت . دوستان ما در جمعهای گوناگون شرکت کردند ، در گروههای گوناگون وارد شدند با عناصر انقلابی همکاری کردند ، زندانها رفتند و رنجها کشیدند تا اینکه این دوران یکی دو ساله اخیر پیش آمد ، مجدداً این فکر بصورت فراگیری

همهٔ نیروها یا بخش مهمی از نیروهای فعال در ذهن برادران ما زنده شد و از یکسال و نیم یا نزدیك دو سال پیش باین طرف فکر تشکیل یك واحد ، یك سازمان سیاسی ایدئولوژیك و احیاناً نظامی فراگیر، همهٔ ذهن ما و همهٔ حضور ما را بخودش جلب کرد و این کار را شروع کردیم . البته در اثنای کار برادران ما بعضی تبعید شدند . بعضی به زندان افتادند ، جمعها متلاشی شد . در دوران دولت نظامی ازهاری باز مجدداً شتاب بیشتری پیدا کرد ، برادران از تبعیدها و زندانها برگشتند .میدانید حوادث در آنروزها ساعت بساعت بود ، نه روزبروز . هر ساعت یك حادثه بود ، هر ساعت یك انگیزه بود یك تکلیف بود . وقتی اینکه کسانی بنشینند ، ۱۰ ساعت ، ۱۵ ساعت ، ۲۰ ساعت یك مسئله را تمام کنند باقی نمی‌ماند نگاه کنید به آن روشنفکر حرفه‌ئی غیر متعهد که هیچ کار ندارد ، می‌نشیند پشت میز کارش روزی چند ساعت بیانیه و مقاله و جزوه می‌نویسد ، آنها حسابشان جداست همانطوری که صبح گفتم روشنفکران حرفه‌ئی در طول این مدت مبارزات مردمی ، مایوس کننده‌ترین گروهها بودند . این فریادی بود که مرحوم آل‌احمد بارها می‌کشید ، هر وقت این مرد را دیدیم ، همانطور که در کتابهایش هم منعکس است فریاد و فغان و خروشش از روشنفکران حرفه‌ای بلند بود . یادم نمی‌رود سال ۴۷ در مشهد ، آخرین سال زندگی آل‌احمد جلسهٔ بسیار دوستانهٔ پر سودی داشتیم ، و برادران همگام و همفکر ما در مشهد جمع بودند

و بحثهای زیادی می‌رفت . خیلی از چهره‌هایی که از مشهدی‌ها می‌شناسید در آن جلسه حضور داشتند. آل‌احمد میگفت : از بعد از مشروطیت تا امروز یعنی تا سال ۴۷ روشنفکران ما سه کتاب خوب ترجمه نکرده و ننوشته‌اند ، این حرف او بود . در زمان خود ما ودر طول این دوران مبارزه ، روشنفکرها بعد از آنکه جلسه‌شان را میرفتند ، باشگاهشان را میرفتند ، مهمانیشان را میرفتند ، بورس تحصیلیشان ویا تحقیقیشان را ازدولت شاهنشاهی میگرفتند ومیرفتند و برمیگشتند ، کارهای روزمره‌شان را انجام میدادند ، در اداره یا موسسه‌ئی کارشان را میکردند ، سینما و گردش و تفریح عصرشان را میرفتند و خلاصه بعد از آنکه همه‌ی کارهای واجب و مستحب زندگی‌را انجام میدادند ، دوسه ساعتی هم می‌نشستند پشت میز کارشان آقاوار ، تمیز ، بی‌دغدغه پای کولر یا بخاری قلم میزدند . این خیلی کار آسانی بود ، این غیر از آن روشنفکر مذهبی‌و یا بخصوص روشنفکر روحانی است که با مردم و در میان مردم است و توی برج عاج نیست .

روشنفکر یعنی آن کسی که آن چیزهایی را می‌بیند که مردم نمی‌بینند ، کسی که از سطح بالاتری دارد نگاه میکند ، مشرف بر مسائل است ، جهت‌گیریها را می‌بیند ، دشمن‌ها را می‌بیند . دشمنی را می‌شناسد . او وظیفه دارد که زودتر از هرکس دیگر فریاد بزند، خروش برآورد ، مردم را بسیج بکند ، و خانه‌ئی را که دشمن درآن

سنگر گرفته تصرف کند (۱) و دزدها را بیرون بریزد ، اما نمیکند. او مشغله‌ها و گرفتاریها ، دردها و انگیزه‌های دیگر دارد . روشنفکر حرفه‌ئی ما تا نیمه‌ی شب در باشگاه ، در کلوپ ، در کافه گذرانیده، قهوه‌اش را خورده ، شور علی‌اف و سمفونی‌پنجم بتهوون را گوش کرده ، درباره‌ی مسائل افریقا و آمریکای لاتین گپ فراوانی زده و حالا با وجدان آسوده ! آمده خانه و میخواهد بخوابد ، او وقت آمدن به داخل صحنه را ندارد اگر در کوچه و در میان مردم و از سوی خود مردم سروصدائی نبود او اکنون در بستر راحت لمیده‌بود و حالا هم که غوغای مردم خواب اورا برآشفته ، انگیزه‌ی او فقط اورا تا روی ایوان میآورد ، و روی صندلی می‌نشاند ، مردم فقط اورا می‌بینند اما حضور اورا در میان خود حس نمی‌کنند این است روشنفکر حرفه‌ئی . اما روشنفکر مذهبی درست عکس این است . نمونه‌اش دکتر شریعتی . یا روشنفکر روحانی ، نمونه‌اش روحانیون مترقی و مبارزی که در طول این سالها شما در همه جای این مملکت دیده‌اید ، او در میان مردم است ، با صدها گونه خواسته و توقع مردم روبرو است ، برای او با مردم ودرمیان آنها بودن خودش کاری ،

---

۱ ــ این تغییر و تعبیرهائی که در چند سطر بعدی بکار رفته همگی اشاره به ماجرای نمایشنامه‌ی «آی بی‌کلاه و آی با کلاه» نوشته‌ی غلامحسین ساعدی است .

و کار مهمی است . پس وقت آن را که از سر صبر و حوصله به قلم زدن بپردازد ندارد . هزار مسئله برایش مطرح است ، هزار درد ، هزار سئوال ، هزار نیاز در برابرش قرار میگیرد . مشغله‌های نقد، اورا از پرداختن به طرحهای درازمدت و غیرنقد باز میدارد ، این از جهتی خسارت است و در این شك نیست ، اما خسارت اجتناب ناپذیری است . باری ، پرداختن به مسائل مقدماتی حزب از آنچه نوشتنی است و آنچه اندیشیدنی است و آنچه مشورت‌کردنی است همگی با این مشکل روبرو بود و پیوسته به تعویق می‌افتاد . بدین ترتیب بود که در دوران پیش از محرم گذشته (سال ۱۳۹۹ قمری) در روزهای سیاه حکومت ازهاری هم کار ایجاد و اعلام آن سازمان و تشکیلاتی که از مدتها پیش طرح‌ریزی شده و بعضی مقدماتش فراهم شده بود به تاخیر افتاد و همینطور در هفته‌های بعد تا روزهای ورود امام به ایران وجوشیدن کارهای بزرك وسنگین از همه طرف.

ولی احساس میشد که فرصت کار هر لحظه تنگتر و مجال‌ها محدودتر میشود . جای درنك نبود ، برادرانی که از آغاز در این اقدام همقدم و همراه بودند غالباً دست اندر کار مشاغل اجتناب ناپذیر شده بودند ، و بعضی در نقاط دیگری از ایـران فعالیت میکردند . بالاخره از آن جمعی که از پیش باهم همکاری میکردیم، آن چهار پنج نفری که بیشتر همدیگر را میدیدیم و بیشتر باهم بودیم و پیشتر در تنظیم مواد اساسنامه و مرامنامه همکاری کرده بودیم و

همدیگر را بیشتر در دسترس پیدا میکردیم ، گرد آمدیم و آخرین مراحل آمادگی را برای اعلام حزب گذراندیم و حزب را اعلام کردیم .

حزب به چه منظور اعلام شد ؟ به منظور ایجاد آن تشکل سیاسی ــ ایدئولوژیك . بالاخره یك تشکلی لازمست ، و یك جمعی باید آن را بوجود بیاورند ، یکعده باید پیشقدم شوند . آنروزی‌که ما اقدام میکردیم نمی‌گفتیم : فلان گروه اقدام نکند ، فلان کانون و فلان انجمن دست به‌کار نشود .

بقایای فلان حزب قدیمی تجدید سازمان نکنند بعکس ما می‌گفتیم اینها هرکدام آمادگی و انگیزه دارند ، اقدام کنند . اگر کسی یا گروهی ایدئولوژی درست ، با خط فکری و سیاسی درست بر روی همان خطی که امام ما روی آن خط میرود ــ که این برای ما امروز از هرچیزی مهمتر و عزیزتر است ــ دست به این مهم میزدند بآنها می‌پیوستیم . قبلا اینرا به کسانی که گمان داشتیم ممکنست بفکر چنین کاری بیفتند و درصدد این کار برییایند گفتیم، گفتیم بکنید ، ما دنبال شما می‌آئیم . باید صریحاً بگویم کسی اقدامی نکرد . نمی‌شد بنشینیم تا دیگران روزی اقدام بکنند ، در آنصورت اشکال برما هم وارد می‌بود . لذا وارد عمل شدیم و بعد هم دیگران پیوستند . گروه‌های مترقی ، دانشجویان ، دانشگاهیان ، معلمین ، کارگران ، پیشه‌وران دعوت ما را اجابت کردند از خـواهران

کارآمد کاردان بتعداد زیادی پیوستند الان در داخل دفتر مرکزی و شعبه‌های حزب خواهران ما نقشهای اساسی و فعالی را دارند . و این تشکیلات مفصل و معظم روز زن ، عمدتاً بوسیلهٔ خود خواهرها انجام گرفت و این تشکیلات وسیع را خودشان راه انداختند ، این کارآیی میخواهد ، کار کوچکی نبود .

بالاخره یك واحد سیاسی. یك سازمان سیاسی ــ ایدئولوژیك و در صورت لازم نظامی ، ضرورت واجتناب ناپذیر است . این را صریحاً بشما میگویم، که عمل نظامی هم در صورت تشخیص ضرورت در برنامه‌های ما هست . امروز روزی نیست که ما بنشینیم تا بیایند صاف صاف ما را فرو بدهند . امروز اگر دشمن بخواهد اقدام نظامی بکند یا شیوه‌های خیانت و توطئه را تعقیب نماید بسیج نظامی یك ضرورت خواهد بود و ما برای اینکار آماده‌ایم . به هرحال ما فعلا دست اندرکار توسعهٔ وهرچه فعال‌تر کردن این سازمان سیاسی هستیم، یعنی حزب جمهوری اسلامی . پس بطور خلاصه ضرورتی که ما را به ایجاد این حزب و این تشکل سیاسی فراخواند ، احساس نیازشدید به سازماندهی نیروها و جهت دادن آن و شتاب دادن به نیروهای کند و کم کار و به صحنه کشانیدن نیروهای خفته و جلوگیری از انحراف ها بود و این تکلیف بزرگی بودکه بهر حال باید روزی بوسیلهٔ جمعی همفکر و همگام تامین میشد ما لحظه‌ئی مناسبتر و نیازمندتر از نخستین روزهای پیروزی نیافتیم و با زمینهٔ ذهنی

چندین ساله و بدنبال تلاش عملی یکی دو ساله بآن اقدام ورزیدیم و راه همکاری را هم برای همهٔ همفکران و همگامان و مدعیان و علاقمندان باز گذاردیم .

در اینجا نکته‌هائی است که ما مکرر به برادرها و خواهرها گفته‌ایم ، اکنون در جمع شما هم میگویم و شما هم از قول من میتوانید به همه بگوئید : ما این خودخواهی را نداریم که بگوئیم : تمام کانونها و تمام انجمنها و تمام احزاب باید بیایند در حزب ما حل و ادغام بشوند . البته این برای ما ایده‌آل است . زیرا که این خط و این راهی که ما انتخاب کرده‌ایم از نظر ما بهترین است . و اگر ما بهترین را غیر از این میدانستیم آنرا انتخاب میکردیم . این راه ماست و این خط ماست . اما اگر کسی یا گروهی با وجود اشتراك در اصول ، در پاره‌ای از مسائل با ما اختلاف سلیقه داشته باشد و ترجیح دهد که کانونش ، انجمنش ، اتحادیه‌اش ، سازمانش را جدا نگاه بدارد ، ما باو نمی‌گوئیم که حتماً بیاید به ما بپیوندد و نمیگوئیم که ما بشما کمك و با شما همکاری نخواهیم کرد . بعکس ، همهٔ کمك و همکاری خود را در صورتیکه آن واحد بخواهد مبذول خواهیم داشت آنچه مهم است اینست که ما سعی میکنیم این واحدها را که بهر حال بوجود آمده به یکدیگر نزدیك بکنیم و از موارد افتراق آنها بکاهیم .

آیه‌ئی از قرآن تکلیف ما را با گروههای دیگر معین کرده

است ، این آیه بما میگوید : با کسانی که بر سر ایمان و ایدئولوژی با شما جنگیده‌اند ، برای شما دسیسه چیده‌اند با دشمنان شما همدست شده‌اند ، هرگز ولایت و پیوستگی ایجاد نکنیم ، با آنها هم پیمان و همدست نشویم . این ملاك است . این معیار را ، این ضابطه را درنظر داشته باشید . بوسیلهٔ این ضابطه ، گروهها و جمعیتهای روی خط اسلام یا جدا از خط اسلام را بشناسید . با کسی تعارف نداریم ، آن جمعیتی ، آن گروهی آن جمعی و آن فردی بر روی خط اسلام است که ضابطه‌اش برای برادری این باشد برادری یعنی چیزی بر مبنای ایمان ، و جدایی یعنی چیزی باز برمبنای ایمان . مسئله اینست . ما معتقد نیستیم که قشرهای اجتماعی باید از هم جدا بشوند ، ما معتقد نیستیم که فقط بر روی یك قشر واحدی باید تکیه بشود . بنابراین توصیهٔ من به برادرها و خواهرها و خواهشم از همه اینست : که سعی کنید نقاط مشترکتان را زیاد کنید ، بهم نزدیك بشوید ، فعالیتهایتان را در خط واحدی قرار بدهید و سعی کنید که بطرف وحدت بروید. مرحوم سید شرف‌الدین جملهٔ جاویدانی دارد که باید از آن درس گرفت ، میگوید : بنی الاسلام علی دعامتین : کلمة التوحید ، و توحید الکلمة . یعنی اسلام بر روی دو پایه استوار است یکی کلمهٔ توحید (لااله‌الاالله) و یکی توحید کلمه ، حرفها را یکی کردن ، مواضع را بهم نزدیك کردن . و این خلاصهٔ حرفی است که من میخواستم بزنم .

پایان